



مرايمش مادر

خاطرات دكتر علي طاهرزاده از
سال هاي اسارت در شوروي

تتقيق و تدوين: علي درازي

سازمان اسناد و كتابخانه ملي جمهوري اسلامي ايران

۱۳۹۴

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه : طاهرزاده، علی، ۱۳۰۸ - ۱۳۹۲.
عنوان و نام پدیدآور: مرا ببخش مادر : خاطرات علی طاهرزاده از سال‌های اسارت در
شوروی/تحقیق و تدوین علی درازی.
مشخصات نشر: تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۶-۴۴۶-۴۱۴-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: طاهرزاده، علی، ۱۳۰۸ - ۱۳۹۲. — خاطرات
موضوع: حزب توده ایران — خاطرات
موضوع: مبارزان سیاسی — ایران — سرگذشتنامه
شماره افزوده: درازی، علی، ۱۳۵۶ - ، گردآورنده
شناسه افزوده: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
DSR1۵۲۸/۵ / ط ۱۷۱۳ ۱۳۹۴
رده بندی کنگره: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۱۶۵۱۸



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مرا ببخش مادر

(خاطرات دکتر علی طاهر زاده از سال‌های اسارت در شوروی)

تحقیق و تدوین: علی درازی

ناشر: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شمارگان: ۵۰۰ نسخه / چاپ اول ۱۳۹۴

چاپ و صحافی: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

آصف آصفی

ناظر فنی: پرویز بختیاری

طراح جلد، صفحه آرایی: شهره خوری، علیرضا خورسندی

بها: ۱۸۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، بزرگراه شهید حقانی (غرب به شرق)،

بعد از ایستگاه مترو، بلوار کتابخانه ملی

تلفن فروشگاه: ۸۱۶۲۳۳۷۷-۸۱۶۲۳۳۱۵

دورنگار: ۸۱۶۲۳۳۰۱

وب گاه: www.nlai.ir

پست الکترونیک انتشارات: Publication@nlai.ir

فهرست مطالب

۹	سخن نخست
۱۱	پیشگفتار
۱۵	سخنی چند با خواننده کتاب
۱۷	دوران کودکی من:
۲۳	زندگی در ساری:
۲۸	زندگی در دانش‌سرای ساری:
۴۰	داستان رفتن من به شوروی:
۵۳	زندگی شش ماهه در اردوگاه عشق آباد:
۷۸	جریان زلزله عشق آباد:
۸۱	دو سال زندان در اتاق‌های دربسته در زندان چارجو:
۸۳	شیرین کاری‌های ما در زندان چارجو:
۸۶	داستان آتابایف:
۸۷	حمام رفتن زندانی‌ها:
۸۸	داستان جاسوس‌سازی K.G.B:
۹۰	اعلام حکم محکومیت و اعزام به اردوگاه:
۹۱	داستان چوپان جاسوس:
۹۳	اعزام به اردوگاه ایکی‌یاستوس:
۹۸	تأسیس گروه مخفی در زندان:
۱۰۰	ماجرای اسرافیل:
۱۰۲	داستان خلبان خسرو پرویزی:

- ۱۰۵ تیراندازی از برج‌های نگهبانی به داخل اردوگاه:
- ۱۰۶ پیشنهاد برای خبرچینی:
- ۱۰۷ ماجرای زندانی شدن لینکو:
- ۱۱۲ مرگ استالین و آزادشدم از زندان:
- ۱۱۶ آزادی از اردوگاه و سفر به فرغانه:
- ۱۲۶ بازگشت دوباره به سمرقند:
- ۱۲۷ جریان ریختن قابلمه‌ی بُرش:
- ۱۲۹ ارتباط با احسان طبری:
- ۱۳۱ دریافت نامه از ایران پس از هفت سال:
- ۱۳۲ داستان رفتن به مسکو و ایران:
- ۱۳۵ عزیمت به مسکو و دستگیر شدن دم در سفارت:
- ۱۳۸ ملاقات با طباطبائی و داستان امیرآربابی:
- ۱۳۹ زندان رفتن به جای ایران رفتن:
- ۱۴۱ عزیمت به تاجیکستان و شروع به تحصیل:
- ۱۵۰ بازگشت از پنبه‌چینی و شروع به تحصیل:
- ۱۵۱ سال دوم دانشکده:
- ۱۵۲ داستان نمازخوانی پسران حزب توده:
- ۱۶۰ مسافرت به مسکو و دعوت به ک.گ.ب:
- ۱۶۷ شرکت در عروسی بهروز و عرفان:
- ۱۶۸ اتمام دانشکده و شروع به کار:
- ۱۷۱ ماجرای آب گرم:
- ۱۷۲ شروع به کار در شهر ریگاری:
- ۱۷۶ داستان سرطان مثانه:
- ۱۷۷ اشتباه بزرگ یک پزشک:
- ۱۷۸ اعزام برای گذراندن تخصص:
- ۱۸۳ بازرسی از درمانگاه‌های کلخوز و ساوخوز:
- ۱۸۴ بازرسی از مراکز بهداشتی کلخوزها:
- ۱۸۵ مختصری درباره ورزش و بهداشت در شوروی سابق:

۱۸۷	خبر خوش بازگشت و مجلس تودیع باشکوه:
۱۹۱	مجلس تودیع در منزل بی‌کسیان:
۱۹۲	رسیدن به مسکو و پرواز به تهران:
۲۰۲	اعزام به زندان قصر و اولین جلسه در دادگاه:
۲۰۵	دادگاه تجدید نظر:
۲۰۷	درد دل با مادرم بر سر قبرش:
۲۰۹	اسناد و تصاویر:

سخن نخست

جریان‌های چپ مارکسیستی، فراماسونری، ناسیونالیستی و شاهنشاهی وابسته به استعمار غرب در تاریخ معاصر ایران، نسل‌هایی را در کژ راه‌ها و بیراهه‌های تقابل و تعارض با فرهنگ ایرانی-اسلامی، وفاق و اقتدار ملی قرار دادند. با توجه به گذشت زمان، امروز، فرصت نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل کارنامه هر یک از این جریان‌ها فرا رسیده است.

خوشبختانه امروز نه تنها اسناد بر جا مانده از گذشته، که «خاطرات» رجال سیاسی موثر در احزاب و جریانات، به همراه دیگر شواهد و قرائن و منابع، به عنوان «سرمایه» و «دستمایه» در اختیار مورخان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران قرار دارد. بر اساس این اسناد و مدارک و شواهد و با توجه به فرهنگ و سنن و منافع ملی، می‌توان با نگاهی به گذشته برای شناخت تاریخ و «عبرت‌آموزی» و «کسب تجربه»، به بررسی شعارها، وعده‌ها و تحلیل‌های آن جریان‌ها پرداخت و نشان داد آیا این جریان‌ها متضاد و متعارض با استقلال و اقتدار ملی بودند و چگونه و چرا به سوی «غرب سرمایه‌داری» یا «شرق کمونیسم» و دیگر ایدئولوژی‌های کاذب رفته و اسیر جریانات استعماری شدند؛ یا به وعده‌های سیاست‌مداران و دولت‌مردان رژیم پهلوی دل خوش کرده و از ملت جدا شدند.

بی گمان یکی از منابعی که می‌توانست راهگشای محققان در شناخت این جریان‌ها باشد، خاطرات و مصاحبه‌های بازی‌گردانان و بازیگران این گروه‌ها بود. گروهی از عاملان جریان‌های ذکر شده پیش از ارائه خاطرات به خاک پیوستند. دسته‌ای دیگر به تحریف وقایع و وارونه‌گویی و وارونه‌نویسی حقایق پرداختند و رویدادها را برخلاف آنچه رخ داده در دسترس جامعه قرار دادند تا به این وسیله خود، و جریانات وابسته و دلبسته خویش را تبرئه کنند. جمعی اختیار قلم و زبان خود را به مراکز استعماری تاریخ‌نگاری سپردند تا مبادا پرده از اسرار کنار رود. گروه دیگری از افراد فرصت‌طلب و یا فاقد توان علمی و تخصصی در تجزیه و تحلیل و بررسی تاریخ نیز به میدان آمدند که فاقد صلاحیت علمی، اخلاقی و اجتماعی بودند. جمع این موارد سبب شد تا شماری از افراد موثر در آن جریان‌ها به بیان «مخدوش» و «مشکوک» از گذشته بپردازند. از سوی دیگر قرار گرفتن اسناد در دسترس مورخان و محققان، سبب گردید تا روند تعدیل، تصحیح و تکمیل اطلاعات برای تاریخ‌نگاری دوران متاخر آغاز گشته و مقدمات تدوین

تاریخ معاصر ایران فراهم آید تا با تکیه بر منافع ملی، اقتدار ملی، وحدت ملی و شناخت ابعاد «استعمار» و «عوامل» آن به انجام این مهم همت گمارند.

از سوی دیگر در میان چهره‌های چپ در طی سه دهه واپسین در داخل و خارج از کشور شاهد انتشار خاطراتی امثال خاطرات نورالدین کیانوری، مریم فیروز، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، محمدعلی عموی و نظایر آن هستیم که بخش‌هایی از آن‌ها بیان حقایق و واقعیت‌هاست؛ گرچه در مواردی هنوز جای نقادی است اما در بین آثار منتشر شده (همچون خانه دایی یوسف، خاطرات حیدری، خاطرات اردشیر آوانسیان، دکتر غلامحسین فروتن، حسین یزدی و حسن نظری غازیانی) مطالب زیادی وجود دارد که بیان وقایع پشت پرده و حاکی از بخش پنهان تاریخ «چپ» در ایران می‌باشد و این امر در حوزه تاریخ‌نگاری حرکتی قابل تقدیر است.

روند خاطره‌نویسی در سال‌های اخیر شروع شد و همچنان ادامه دارد و شمار قابل توجهی از آثاری که به نقد مارکسیسم، حزب توده، و عملکرد گروه‌های چپ در سال‌های یک سده (۱۲۸۰-۱۳۸۰) پرداخته است که آثاری قابل توجه می‌باشند. مسلماً گسترش دامنه انتشار خاطرات فعالان سیاسی، نشر اسناد، حضور فعال محققان و مورخان معاصر ... در این عرصه بر «حافظه تاریخی» جامعه ما می‌افزاید. آن چه جنبه‌های «کاستی» یا «اغراق» وجود داشته توسط منتقدان نقد خواهد شد.

کتاب حاضر خاطرات مرحوم دکتر علی طاهرزاده است که از عنفوان جوانی به حزب توده پیوست و بعد از فرار به شوروی، در اردوگاه‌های مرگ استالین زندانی شد و شاهد عینی و نیز قربانی حوادث بسیار تلخ و دردآوری در بهشت موعود سوسیالیسم بود. خاطرات دکتر طاهرزاده را می‌توان از آن جمله نوشته‌ها قلمداد کرد که روح صداقت و راستی در جای جای آن دیده می‌شود اگرچه معتقد نیستیم آن چه در این کتاب آمده بیان تمام ماجراها و قضایا باشد اما صداقت و صراحت در بیان مسائل به چشم می‌خورد و از این روست که این خاطرات گویایی بخشی از افول سیاسی و فکری حزب توده است که شماری از مردم ایران را (در چند نسل) به «سراب» خانواده بزرگ سوسیالیسم و حزب کارگران و دهقانان برد. حرکتی که نتیجه‌ای جز اتلاف عمر، از دست دادن فرصت‌ها، از میان بردن نبوغ و استعداد و آرمان‌گرایی نسل‌های متوالی نداشت.

یکی از وظایف مراکز اسنادی و تاریخ‌پژوهشی، فعالیت در عرصه شناخت جریان‌های سیاسی دوران معاصر می‌باشد و از این جهت سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران نیز در حد توان و امکان با استفاده از موقعیت و شناخت ضرورت توسط کارشناسان متخصص، انتشار خاطرات و مجموعه مصاحبه‌های تاریخ شفاهی را در دستور کار خود قرار داده و امیدوار است بتواند در روشن‌گری تاریخ معاصر ایران قدمی بردارد.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پیشگفتار

مسئله‌ی احزاب، گروه‌ها، سازمان‌ها و جمعیت‌ها در طی یک و نیم قرن اخیر عموماً در مسیر شقاق، اختلاف و تشتت در میان جامعه بوده است و بدین سان جریانات و احزاب که باید در مسیر وحدت ملی، رشد و توسعه‌ی سیاسی، منافع، اقتدار و استقلال ملی گام بردارند، چنین نکردند.

جریان اول به دلیل عدم تقید و تأکید و عمل به قانون بوده که مؤسسان، رهبران و اعضای حزب، تشکل سیاسی را وسیله‌ی قدرت، ثروت، شهرت، ریاست، اغراض شخصی و منافع خصوصی خود قرار می‌دادند. حزب برای خدمت نبوده و مملکت و منافع آن می‌بایست در مسیر اهداف حزب قرار می‌گرفت و همواره با قانون شکنی، قانون ستیزی و گذر از قانون، به وحدت ملی، فرهنگ، سنت و وفاق ملی آسیب می‌رساندند. به خاطر همین در دوران مشروطه و پس از آن، در سال‌های (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، خاصه در سال‌های (۱۳۵۷-۱۳۶۰) شاهد اغتشاش، اختلاف، تشتت و درگیری در درون کشور توسط جریانات سیاسی بودیم.

جریان دوم که عمدتاً گوش به فرمان «شرق» یا «غرب» بوده و یا دستور «آمده» یا شیفته و شیدا و چشم امید به آن سو داشته و «تقلید»، «تعبد» و «تقید» از شرق و غرب را داشت، از عصر مشروطیت آغاز و در سال‌های (۱۳۵۷-۱۳۶۰) به اوج خود رسیده بود. حتی آنان که «مأمور» نبودند، به تقلید از غرب تنها راه سعادت و رشد و توسعه را تأسیس حزب، آن هم به روش و کپی برداری از احزاب گونه‌گون می‌دانستند و در این روند تا «تفکیک دین از سیاست» و گسترش دموکراسی، قانون حقوق بشر غربی، تکیه بر پشتیبانی‌های مالی، سیاسی و تبلیغی پیش رفتند و آن را برای خود موفقیت و تنها راه گذر و گذار به سوی تجدد می‌دانستند. بدون آن که «تکیه بر مردم» خود یا «قدرت جامعه» را به حساب آورند و در اندیشه‌ی رشد و تعالی

براساس آموزه‌های دین، فرهنگ و سنت خود تکیه نمایند. و این است قصه‌ی پرغصه‌ی فعالان سیاسی ما.

نسل‌های متوالی که در آرمان‌گرایی، به دنبال سعادت و خوشبختی، فعالیت برای رشد و تعالی خود و مملکت بودند، به سراغ سراب «شرق» و «غرب» رفته و افزون از پنج نسل، استعداد و نبوغ را فدای «جهل» و «منافع» خود کردند، اگرچه خود نیز ناکام مانده و رسوای عام و خاص شدند.

در این همان جریان چپ مارکسیستی، کمونیستی، مائوئیستی، تروتسکیستی و سوسیالیستی وضع جداگانه‌ای داشتند. با شعار مبارزه علیه فئودالیسم، امپریالیسم، کاپیتالیسم، رسیدن به جامعه‌ی پرولتاریا، حاکمیت کارگران، رنجبران و زحمتکشان و با برنامه‌های ماتریالیستی، مارکسیستی و سوسیال دموکراسی به جذب نسل‌های رسته از بند جهل و غفلت «قاجار» در عصر مشروطه، آزاد شده از دیکتاتوری، استبداد، اختناق و سلطه‌ی انگلیس و روسیه بر ایران (۱۲۹۹-۱۳۲۰) افزون از ده سال را میدان تبلیغات کردند (۱۳۲۰-۱۳۳۲) و در نهایت یکی از عمده‌ترین عامل کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گردیده و به بهای افزون از ۲۵۰۰۰ آواره (در جریان فرقه‌ی دمکرات آذربایجان) و هزاران کشته، زندانی، اعدام (۱۳۳۲) سازمان افسران و تشکیلات مخفی و از آن پس با ورود جریان مائوئیسم (۱۳۴۰) تا پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) ده‌ها گروه، حزب، سازمان، جمعیت، محفل چپ با انواع نگرش‌ها و تحلیل‌ها و بینش‌ها از وابسته به مسکو تا پکن، از آمریکای جنوبی تا آلبانی، از بغداد تا عدن، از نوع آمریکایی تا انگلیسی، از شکل فرانسوی یا «خیمه‌های سرخ» و هزاران هزار استعداد و نبوغ در این مسیر دفن شد!

آن چه بدان توجه نگردید «تاریخ» نگاری، پژوهش‌های تاریخی، تکیه بر تجربه‌های تلخ و ناکامی نبوغ‌های ضایع شده بود و جامعه‌ی «فاقد تجربه» محکوم به شکست مکرر و فعالان سیاسی بدون بینش و نگرش، مکرر به کژراهه، بیراهه و خطا رفتن. و این مسئولیت مورخان و پژوهشگران، اندیشمندان معاصر است که از یک سو به دنبال «خاطرات» افراد صادق و صدیق باشند تا بر آگاهی و تجربه‌ی جامعه بیافزایند، نه آن دسته که طوطی وار و ناآگاهانه حامل خاطرات، خاطیان، خائنان، خاسران و وابستگان به شرق و غربند.

کتاب حاضر سرگذشت یکی از ده‌ها هزار انسانی است که از بند استبداد رضاخانی رسته و با آرمان‌گرایی و عدالت‌خواهی به سوی سرابی رفت که در رأس آن دیکتاتورترین و جانی‌ترین شخصیت قرار داشت! «ژنرال استالین» و در تشکیلات افرادی که گوش به فرمان سیستم

اطلاعاتی «ک.گ.ب» بودند و چون صیادان به دنبال صید و این بندگان خدا اسیر «گرگان» و «فریب کاران» بین المللی و احیاناً «وطنی» بدین خاطر است که باید این گونه خاطرات را در فرهنگ سیاسی، تاریخ ملی، متن جامعه و تحقیقات و مطالعات نسل حاضر و آینده گسترش داد. در سال ۱۳۹۰ در جریان مصاحبه با آقای دکتر ناصر اویسی بود که از طریق ایشان با شخصیت دکتر علی طاهرزاده آشنا شدم. اولین دیدار ما با او در یک روز سرد زمستانی در تهران اتفاق افتاد. پس از این که شمه‌ای از سرگذشت پرغصه‌ی خود را برایم تعریف کرد، از آقای طاهرزاده تقاضا کردم تا خاطرات زندگی خودشان را به قلم آورند. او نیز پیشنهاد مرا پذیرفتند که البته آقای دکتر اویسی در پذیرش این مسئله خیلی تأثیرگذار بودند. پائیز ۱۳۹۰ بعد از سپری شدن چند ماه از این دیدار بود که ایشان نوشته‌هایش را که در یک سررسید بود تحویل من دادند. وقتی آن‌ها را مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که برای نوشتن خاطرات نمی‌شود به این نوشته‌ها بسنده کرد. به خاطر همین به آقای طاهرزاده پیشنهاد کردم تا برای نگارش خاطرات او مدتی در کنار ایشان حضور یابم و بدین ترتیب کار ثبت خاطرات در منزل او در شهر نور آغاز شد و بیش از دو سال به طول انجامید. در این مدت من هرچند ماه یک‌بار از تهران به نور می‌رفتم و روزها و شب‌ها در کنار هم به یادآوری خاطرات و ثبت و ضبط آن می‌پرداختم. در ماه‌های آخر عمر، با وجود این که وضعیت جسمی آقای دکتر به خصوص قلبشان یاری نمی‌کرد، اما ساعت‌ها در کنارم می‌نشست و سطر به سطر کتاب را برایش می‌خواندم. خیلی از اوقات در حین خواندن این خاطرات، خاطره‌ی جدیدی به ذهنش می‌رسید، برایم تعریف می‌کرد و من نیز به سطرهای کتاب می‌افزودم. آخرین دیدار ما مرداد ۱۳۹۲ بود. مثل همیشه بیش از دو هفته مهمان دکتر و خانواده‌اش بودم. باری آخرین بار تمام متن تدوین و تایپ شده‌ی کتاب را برایش خواندم. خیلی دوست داشت کتاب در زمان حیاتش چاپ شود ولی افسوس که نشد. حدود یک ماه پس از آخرین دیدارمان، سوم مهر ماه ۱۳۹۲ از طریق یکی از دوستانش، دکتر بیکیسیان از فوت آقای طاهرزاده باخبر شدم.

دکتر علی طاهرزاده انسان بسیار محترم، مهربان و صادقی بود. خصوصاً عشق بی‌پایان او به مادرش همیشه در خاطرم خواهد ماند. هر موقع در نقل خاطره‌ای حرف به مادرش می‌رسید با بغض و گریه آن خاطره را تعریف می‌کرد. برای همین نیز از من خواست تا نام کتاب چیزی در مضمون مادر باشد. در آخرین دیدار وقتی که من همین اسم کتاب «مرا ببخش مادر» را پیشنهاد کردم، با کمال میل و اشتیاق پذیرفت.

در این راه از اساتید و دوستان عزیزم آقای قاسم تبریزی، رحیم نیکبخت، و سیدمحمدرضا

عابدی که کمک و راهنمایی‌های ارزنده‌ای کردند، و از دوست صمیمی‌ام، آقای رضایی‌دیر/ که ویرایش نهایی کتاب را بر عهده گرفتند، و همکاران محترم در انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران که با زحمات و تلاش‌های بی دریغ آنها این کار به ثمر رسید بسیار سپاس گزارم.

علی درازی

تهران - بهار ۱۳۹۴

www.ketab.ir

سخنی با خواننده کتاب:

مدتها بود که تصمیم داشتم سرگذشت خود را به رشته‌ی تحریر درآورم، ولی به دلایلی از انجام این کار خودداری می‌کردم. دلیل اول این که تحصیلات فارسی من تا سال‌های اول دانش‌سرای مقدماتی بود و دوم این که فرصت کافی پیدا نمی‌کردم. دوستانی که با من در تماس بودند و با گذشته‌ی من کم و بیش آشنایی داشتند، همیشه اصرار می‌کردند که آن چه بر من گذشته به صورت کتابی در بیاورم. بعضی‌ها پیشنهاد کردند که داستان زندگی‌ام را در نواری ضبط کنم و آن را در اختیار نویسنده‌ی توانایی بگذارم و او می‌تواند با آب و تاب‌ی که به گفته‌هایم بدهد، آن را به صورت کتابی جالب و پرفروش چاپ کند. ولی من حاضر به این کار نشدم. چون هدف من چیز دیگری بود.

چندی پیش دوست دوران جوانی و دوست‌داشتنی من به نام ناصر اویسی وقتی از کانادا زنگ زد و از من خواست به طور مختصر هم که شده بیوگرافی‌وار چیزی بنویسم و همان کاری را بکنم که دوست مشترک‌مان، دکتر عطاالله صفوی در کتاب «در ماگادان کسی پیر نمی‌شود»، انجام داده‌است.

باید قبول کرد که نوشتن کتاب در سن ۸۲ سالگی، آن هم با نیمه‌سواد‌ی که من دارم و با این حافظه‌ی کم، کار آسانی نیست. ولی آن چه برای من مهم است، این است که بتوانم نوجوانان خواننده‌ی این کتاب را به راهی هدایت کنم که با مشکلاتی که من در دوران نوجوانی دچار آن شدم، دچار نشوند. زیرا به نظر من دوران جوانی و نوجوانی مغز انسان مثل زمین زراعی شخم‌زده و آماده به کشتی است که هر چیزی را که بخواهند در آن می‌کارند؛ همانطوری که در مغز من کاشتند. جوانان عزیز و گرامی هوشیار باشید و با شتاب تصمیم‌گیری نکنید. اگر می‌خواهید در زندگی موفق باشید هر ایده‌ی نویی که از دیگران می‌شنوید به سادگی قبول

نکنید؛ درباره‌ی آن تحقیق کنید و با بزرگترها در میان بگذارید.

خوانده‌ی عزیز! من با نوشتن این کتاب هیچ‌گونه ادعای نویسنده بودن را ندارم و آدم شهرت‌طلبی هم نیستم، بلکه می‌خواهم ثابت کنم که برای رسیدن به هدف در زندگی باید تلاش کرد؛ در برابر سختی‌ها و پیش‌آمدهای غیرمنتظره مقاومت کرد و نباید در هیچ شرایطی ناامید شد و قصدم نیست که یک اثر ادبی خلق کنم.

این نوشته در تاریخ یازدهم آبان‌ماه ۱۳۹۰ جهت آماده‌سازی و اقدامات مربوط به ویرایش و بازنویسی برای چاپ، به آقای «علی درازی» تحویل داده شد.

«علی طاهرزاده، آبان‌ماه ۱۳۹۰»

www.ketab.ir